

تحلیل گفتمان ولایی امام حسین علیه السلام در تقابل با گفتمان سلطنت*

- شقایق حمیدی^۱
- لاله افتخاری^۲
- ابوالفضل ذوالفقاری^۳
- حسن اصغرپور^۴

چکیده

سه خرده گفتمان در عرصه اجتماعی جامعه مرتبط با صدر اسلام شکل گرفت: گفتمان «ولایت»، «خلافت» و «سلطنت»، که هر سه لباس اسلام را به تن داشته و در تلاش بودند تا با نزدیک کردن دال‌های شناور اسلامی (ارزش‌های اسلامی) به دال مرکزی گفتمان خویش، ذهنیت جمعی اجتماع را به دست آورند. طبعاً هر یک از این سه گفتمان برای وصول به این مهم، ناچار به تعریف دال‌های شناور منطبق با دال مرکزی گفتمان خویش بودند. همچنان که جابه‌جایی معروف و منکر در جامعه، ناشی از تعریفی است از این دو که معروف را منکر جلوه داده و منکر را معروف. از آنجا که گفتمان پیامبر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱.

۱. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث (نویسنده مسؤل)

۲. استادیار دانشگاه شاهد

۳. استادیار دانشگاه شاهد

۴. استادیار دانشگاه شاهد

اسلام ﷺ، «ولایت» بوده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (مائده/۵۵)، نوشتار پیش‌رو به دنبال پاسخ به این سؤال اصلی است که: «گفتمان ولایت چه تعریفی از دال‌های شناور ارائه داده است که توسط عده‌ای پذیرفته نشد و منجر به تولید دو گفتمان خلافت و سلطنت گردید؟». برای پاسخ به این سؤال تخصصی گفتمان ولایی حسین بن علی (علیه السلام) و گفتمان سلطنتی یزید، به عنوان مطالعه موردی، تحت بررسی قرار خواهد گرفت. واژگان کلیدی: تحلیل گفتمان، دال، ولایت، گفتمان حسینی، گفتمان یزیدی.

بیان مسأله

قال کلینی فی کتابه عن ابی عبدالله (علیه السلام) حول طریقه زیارة الحسین (علیه السلام) قال: «إِذَا أَتَيْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ... اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقُلْ ... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقًّا تِلَاوَتِهِ ... أَشْهَدُ أَنَّ الْجِهَادَ مَعَكَ جِهَادٌ وَأَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَإِلَيْكَ ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ۵۷۴)؛ شیخ کلینی در کتاب خویش در مورد طریقه زیارت حسین بن علی (علیه السلام) از امام صادق (علیه السلام) آورده است که فرمود: هنگامی که به زیارت مزار حسین (علیه السلام) رفتی ... سمت رأس ایشان بنشین و بگو ... شهادت می‌دهم که تو نماز را پیداشته و زکات را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی فرموده و رسول را متابعت کرده و کتاب خدا را آن طور که شایسته است تلاوت نمودی و شهادت می‌دهم جهاد در معیت تو جهاد است و حق با تو و به سوی تو است.

این عبارات گویای اعتقاد شیعه در مورد علت و فلسفه نهضت گفتمانی حسین بن علی (علیه السلام) است. لکن تمام دال‌های مذکور (نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد) در متن زیارت، مواردی نبودند که در جامعه متخاصم با گفتمان حسینی (علیه السلام) انجام نشوند. یعنی آنها نیز نماز می‌خواندند، زکات می‌دادند و قائل به امر به معروف و نهی از منکر بودند، داعیه حق‌طلبی داشتند و با حکم جهاد و قریة الی الله به جنگ علیه حسین بن علی (علیه السلام) پیا خاستند؛ چنان که علی بن

حسین علیه السلام نیز فرموده‌اند: «ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِهِ» (صدوق، ۱۴۰۰ق، ۴۶۲)؛ سی هزار نفر که گمان می‌کردند از این امتند گرداگرد او را گرفتند، هر کدام با خون او به خدای عز و جل تقرب می‌جست.

این تضاد گواه بر وجود دال‌های شناوری بین دو گفتمان متخاصم حسینی علیه السلام و یزیدی است که هر یک تعریف خاص خود را از آن دال‌ها ارائه می‌دادند؛ چنان که وقتی حسین بن علی علیه السلام برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواست، «فقال له الحصين بن نمير: إنها لا تقبل منك»؛ حصین بن نمیر گفت: نماز از شما پذیرفته نیست، «فقال له حبيب بن مظاهر: لا تقبل الصلاة زعمت من آل رسول الله، و تقبل منك يا ختار؟!»؛ حبيب بن مظاهر در پاسخ او گفت: گمان می‌کنی که نماز از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نشود و نماز تو ای احمق نادان پذیرفته است؟ (خوارزمی، بی‌تا، ج ۲، ۲۰). لذا این که «گفتمان حسینی چه تعریفی از دال‌های شناور داشته که منجر به شکل‌گیری چنین نهضت گفتمانی بلامشابه تاریخ شده است؟»، سؤالی است که این تحقیق به دنبال پاسخ به آن است.

فرض در پاسخ به این سؤال، «اعتقاد گفتمان حسینی به ارزشمندی و مقبولیت دال‌های شناور اسلام به شرط اقرار مسلمان به ولایت نبی یا وصی و تبعیت از وی» است که مورد قبول گفتمان حاکم قرار نگرفت و از این رو در حذف این محور کمر همت بست.

ضرورت پاسخ به این سؤال، وصول مسلمان به ملاک سنجش کردارهای خویش است، تا دریابد دال‌های شناور اسلامی، که در زندگی خویش عامل به آن است، منطبق با چه گفتمانی است. گفتمان حسینی علیه السلام یا یزیدی؟

برای پاسخ به این پرسش، با صرف نظر از مبانی نظری «تحلیل گفتمان» از روش تحلیل گفتمان لاکلا و موف و فرکلاف، به عنوان خرده روش، استفاده

شده است.

پیشینه این تحقیق با ادبیات تحلیل گفتمان سابقه‌ای ندارد، لکن در مورد تفاوت دین‌داری علوی و اموی برخی مکالمات شفاهی در مجالس وعظ و مانند آن انجام شده است، اما این که پژوهشی علمی در این زمینه مکتوب شده باشد، مطلبی یافت نشد.

مقدمه

قرآن، به خلاف نظریه گفتمان که قائل است «هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کاملاً شکل بگیرد و تثبیت شود» (سلطانی، ۱۳۸۳، ۱۶۰) و شکل‌گیری خود واقعی و کامل در افراد گفتمان‌ها اسطوره‌ای بیش نیست، فلسفه ارسال رسل را قرائت صحیح از آیات، نشانه‌ها و دال‌های هستی و تعلیم آن در راستای تزکیه افراد و وصول آنها به کمال و هویت خویش، بعد از عدم آگاهی، ضلالت و حیرانی در حوزه گفتمان گونی می‌داند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (آل عمران/۱۶۴). از این روی است که در طول تاریخ پیامبران الهی و جانشینان ایشان در عرصه کردارهای گفتمانی زبانی و غیر زبانی در تقابل با گفتمان‌های غیر، همواره دو نیروی متعارض بنیادین و پیش‌راننده تحولات اجتماعی بوده‌اند که با برجسته‌سازی «خود» و حاشیه‌رانی «دیگر» سعی در کسب ذهنیت جمعی اجتماع و شالوده‌شکنی گفتمان رقیب داشته و بر این اساس تحولات بزرگ اجتماعی را سبب و موجب تشکیل تمدن‌های توحیدی و تمدن‌های مادی (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۹۳) شدند که قرآن از آن تعبیر به حزب الله و حزب الشیطان کرده است: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ﴾، ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ﴾ (مجادله/۲۲).

از جمله پیامبرانی که منشأ بزرگ‌ترین تحولات تاریخی بوده، پیامبر

اسلام ﷺ است که از شروع تبلیغ وی در سال ۶۱۰ میلادی تا تأسیس امپراطوری اموی در سال ۴۱ قمری، می توان آرایش خرده گفتمان های حاضر در عرصه اجتماعی جامعه مرتب با اسلام را به سه گروه اصلی تقسیم کرد: گفتمان «ولایت»، «خلافت» و «سلطنت».

گفتمان ولایت

عملکرد افراد قائل به گفتمان ولایت دقیقاً در راستا و امتداد اوامر و دستورات پیامبرشان قرار داشت؛ یعنی خود را امت و دنباله رو امام و ولی خویش، یعنی پیامبر ﷺ می دانستند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران/۱۱۰)، ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره، ۱۴۳). از این رو دال اصلی گفتمان ولایت، شخصیت پیامبر به عنوان ولی خدا بوده و نظام معنایی این گفتمان بر پایه ولایت «ولی الله» تولید شد. یعنی نشانه های این گفتمان مانند تقوا، عدالت، نیت خالص، خداخواهی، جهاد فی سبیل الله، معرفت الله، معرفت النفس و دیگر ارزش های قرآنی و اسلامی است در زیر سایه نظام ولایت ولی الله ارزش پیدا می کند؛ چنان که پیامبر اسلام ﷺ آموزششان داده بود که: «لو أن عبداً عبداً لله عزّ و جلّ مثل ما قام نوحٌ فی قومه و كان به مثل أحدٍ ذهباً فأنفقه فی سبیل الله و مدّ فی عمره حتی حجّ ألف عامٍ علی قدمیه ثم قُتل بین الصفا و المروة قُتل مظلوماً ثم لم یوالک یا علی (یعنی ولی) لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها» (اخطب خوارزم، بی تا، ص ۶۷)؛ اگر کسی خدا را به مدت عمر حضرت نوح علیه السلام بندگی کند و مثل کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و به قدری عمر کند تا بتواند هزار بار با پای خود حج را به جا آورد و بعد بین صفا و مروه به ناحق کشته شود، اما ولایت «ولی» را نداشته باشد بوی بهشت به مشام او نمی رسد و داخل بهشت نمی شود.

پیامبر اسلام ﷺ از همان ابتدای دعوت پنهانی تأکید بر مسأله ولایت داشته و

قبل از هر چیزی حکم امامت و ولایت امام علی علیه السلام را بعد از امامت و ولایت خویش تنفیذ کرده: «وَقَدْ جَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَاصَّةً فِيهِ الْإِنْتِزَارِ... فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: ... فَأَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّ وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ۷)؛ در یوم‌الدار که مخصوصاً فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده بود و آنان را از خشم خدا بیم می‌داد و می‌فرمودند ... تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی. و در طول رسالت خویش نیز بارها بر این مهم تأکید نمودند (ر.ک: دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ۲۰۷). در غدیر خم هم اتمام حجت کرده (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ۵۹) و حتی در لحظات رحلت، قصد وصایت کتبی نمودند که با حاشیه‌رانی گفتمان غیر مواجه شده و متهم به هذیان شدند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ» (حجازی، ۱۴۱۹ق، ۲۴۷ و نعمانی، ۱۳۹۷ق، ۸۲).

گفتمان سلطنت

در مقابل گفتمان ولایت، دو نظام معنایی «خلافت» و «سلطنت» تولید شد. افراد قائل به گفتمان سلطنت کسانی بودند که سال‌های متمادی با گفتمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رقابت کردند، اما با وجود نفرات بیشتر و جنگ افزارهای نو و کارآمد و مرکب‌های زیاد در مقابل نیروی انسانی و مرکب‌های بسیار کم اسلام و دست خالی آنها، مدام شکست می‌خوردند. چنان که قرآن هم به این موضوع اشاره کرده است که: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» (آل عمران/۱۰). اسلام ابوسفیان، به عنوان یکی از افراد گفتمان سلطنت و تشبیه «اسلام» به «سلطنت» در کردار زبانی ابوسفیان در هنگام فتح مکه که: «ما رأيت يا أبا الفضل ملكا هكذا قطّ، لا ملك كسرى، ولا ملك بنى الأصفر!» (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ۸۱۴)، نشان‌دهنده این است که در اذهان این بخش از اجتماع، ساختار و نظام معنایی پرستش ماسوی‌الله به طور کامل فروریخت، ولی در مقابل گفتمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در ذهنشان تثبیت نشد، بلکه به اصالت

طبیعت، قدرت و لذت رسیدند. از این رو دلیل مسلمان شدنشان نیز، نه ارادت به پیامبر اسلام ﷺ و گفتمان ولایی او بود، بلکه ارادت به «قدرت» گفتمان وی بود (ر.ک: زورق، ۱۳۹۰، ۴۰۴). بر این اساس در جامعه مرتبط با اسلام گفتمان دومی شکل گرفت که دال مرکزی آن «اصالت طبیعت» بود. البته چون هنوز فرصت طرح و ظهور پیدا نکرده بود، گفتمانی نهفته ماند و تا زمان تأسیس امپراطوری اموی تبدیل به یک حزب مخفی شد (ر.ک: زورق، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۴۲).

گفتمان خلافت

از آنجا که این طور نبود که همه مردم به محض اسلام آوردن کاملاً تغییر کنند، بلکه طبعاً در هر دو حوزه نظر و عمل، تلفیقی از اسلامی گری و اعرابی گری در وجود ایشان شکل می گرفت: ﴿... يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۵۰)، از این رو آنها به خلاف گفتمان ولایت، به پیامبرشان به چشم یک «ولی» نمی نگریستند، بلکه وی را در چهارچوب زندگی عربی در حد یک حاکم می دانستند. لذا گاهی به جای عنوان رسول الله وی را با «یا محمد» مورد خطاب قرار می دادند: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ (نور/۶۳) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ۳۳).

از آنجا که حال اکثریت جامعه این گونه بود، با رحلت پیامبر ﷺ این طیف اکثر، گفتمان ولایت و قائلان به آن را کنار زده و گفتمان دیگری را، تحت عنوان «گفتمان خلافت»، که دال مرکزی آن «اسلام عربی» و دیگر نشانه های آن نیز تلفیقی از ارزش های اسلامی و عربی بود، اتخاذ نمودند. در همین راستا بود که علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» (رضی، ۱۴۱۴ق، خطبه ششقیه، ۴۸)؛ آگاه باشید! به خدا سوگند! خلیفه اول، جامعه خلافت را بر تن کرد، در

حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. «و لنعم ما قیل: ما قتل الحسین إلا فی یوم السقیفة» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ۳۲۸). در حقیقت جریان سقیفه زمینه ساز و سرآغاز انحراف ارزش ها از ولایت به «سلطنت» بود.

آنچه تا بدین جا گفته شد، بیانی اجمالی در مورد ریشه تاریخی و تبارشناسانه تخاصم گفتمان حسینی علیه السلام و گفتمان یزیدی بود. گفتمان حسینی علیه السلام همان گفتمان الهی (قرآنی) است؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام قرآن ناطقند و مفسران (تجلی) حقیقی قرآن صامت. در حدیث ثقلین نیز همسانی قرآن با عترت (اهل بیت) علیهم السلام گویای انطباق کامل این دو با یکدیگر است، پس گفتمان حسینی علیه السلام در حقیقت همان گفتمان قرآنی (الهی) است و با گفتمان دیگر انبیاء الهی علیهم السلام نیز انطباق دارد.

از آنجا که اولاً گفتمان ولایی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عنیت یافته بود، یعنی جایگزینی گفتمانی دیگر به جای آن غیر ممکن به نظر می رسید و ثانیاً از آنجا که مردی به نام محمد توانسته بود به اسم «اسلام» بسیاری از قبایل عرب را، که دائم با یکدیگر در جنگ و خونریزی بودند، متحد کند (زورق، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۰۱) و اساساً وحدت و قدرت به دست آمده در بین اعراب، به برکت اسلام و گفتمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، بدیهی است برای حفظ این معلول (اتحاد و قدرت عرب) می بایست علت آن نیز حفظ شود چون اگر علت از بین می رفت، قطعاً معلول نیز کأن لم یکن تلقی می شد. بنابراین اگر سلطنتی ها تمام دال های گفتمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به طور علنی کنار می گذاشتند، قدرتشان هم از دست می رفت. تظاهر آنها به اسلام شاهد بر این مدعاست (ر.ک: رضی، ۱۴۱۴ق، خطبه ۹۳؛ نامه ۱۷ و ۶۴). لکن گفتمان ولایت در صدد کنار زدن پرده اسلام خواهی از چهره قدرت طلب گفتمان سلطنت بود، از این روی امام حسین علیه السلام در شرایط بیعت اجباری با گفتمان سلطنت به رهبری یزید قرار گرفت (ر.ک: محدثی، ۱۳۷۶، ۴۸۲، یزید بن معاویه). مروان به ولید گفته بود: مگذار حسین بیعت نکرده از

مدینه بروود و اگر بیعت نکرد او را بکش (محدثی، ۱۳۷۶، ۸۲ و شهیدی، ۱۳۸۵، ۱۸۴). امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ۳۲۵ و ابن طاووس، ۱۳۴۸، ۲۳)، مزید بر علت شد تا گفتمان سلطنت به جهت ضرورت حفظ لباس اسلام (علت) برای حفظ قدرت اسلام (معلول)، در تخاصم با گفتمان ولایت و حاشیه‌رانی آن، در کنار دال اسلام‌طلبی گفتمان سلطنت، دال قدرت‌طلبی گفتمان ولایت را نیز در نظام معنایی خویش مفصل‌بندی کنند (ر.ک: زورق، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۹۹). بنابر این نهضت گفتمانی حسین بن علی علیه السلام نیز در راستای تبیین صورت اسلام‌خواه نظام ولایت و رسواسازی صورت قدرت‌طلب نظام سلطنت شکل گرفت.

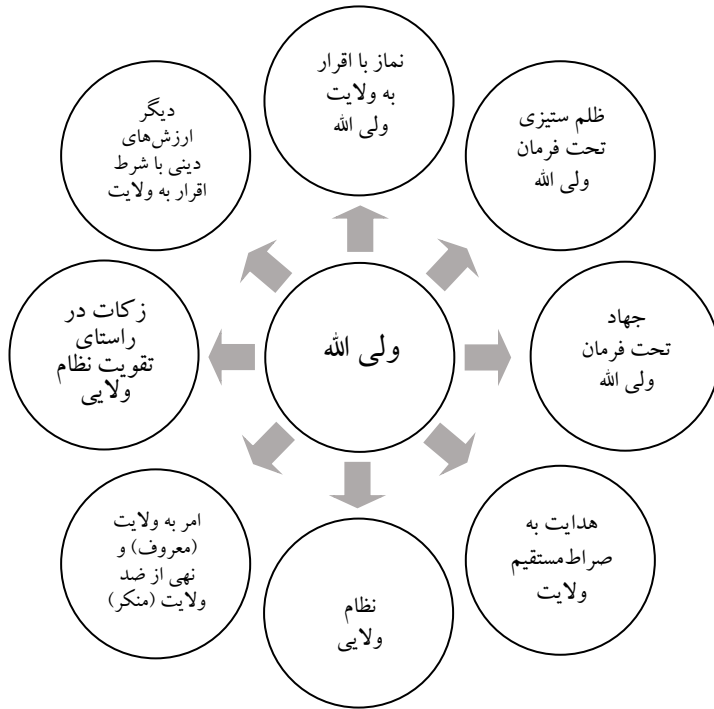
امام حسین علیه السلام در این شرایط در قالب کرداری غیر زبانی از مدینه‌ای که دشمن به آن مسلط شده بود شبانه و پنهانی راهی مکه شد. یعنی راهی را که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه و پنهانی از مکه به مدینه هجرت کرده بود بازگشت (بیهقی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۴۶۵). این حرکت معکوس به این معنا بود که نهضت گفتمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نقطه آغازین خود بازگشته است و کفار سلطنت‌طلب دوباره به قدرت و لذت رسیده‌اند. این مضمون منسوب به امام حسین علیه السلام که «إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَاسِيُوفَ خَذِينِي»؛ اگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم جز با کشته شدن من استوار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا دربرگیرید (راسم نفیس، ۱۳۸۳، ۳۵) گواه بر این مدعاست.

از آنجا که دست اجباری بیعت با گفتمان سلطنت تا مکه هم کشیده شد و دیگر حرم امن الهی هم امن نبود، امام حسین علیه السلام با دعوت کوفیان، به سمت کربلا حرکت نمود (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ۳۷۵). اما در مسیر خیر رسید که قلوب ایشان با تو اما شمشیرشان بر علیه تو است: «قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ۶۷). این عبارت تاریخی نشان از همان طیف اکثریت دارد که آمیزه‌ای از اسلام و عرب بودند و خود و خدا را با هم می‌خواستند و اگر این دو مقابل هم قرار می‌گرفت خود را برمی‌گزیدند (ر.ک: زورق، ۱۳۹۰، ۵۵۷).

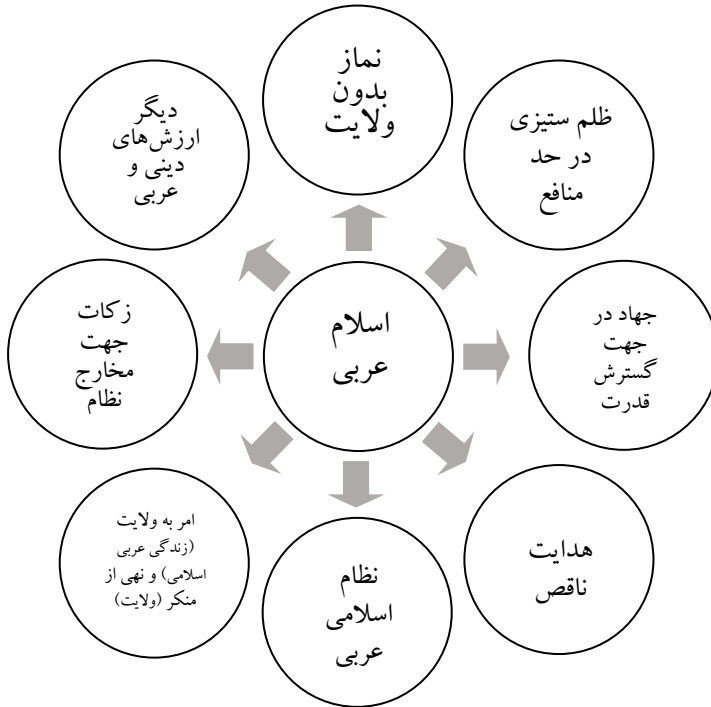
لذا مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند (نظری منفرد، ۱۳۸۵، ص ۱۱۵). خبر شهادت مسلم (نظری منفرد، ۱۳۸۵، ۱۳۳) و هانی بن عروه (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ۶۳) نیز به معنی کمر بستن به قتل عام گفتمان ولایت و محکم کردن پایه‌های گفتمان سلطنت بود. چنان که پیش از این معاویه در کرداری زبانی وعده به حاشیه‌رانی گفتمان ولایت داده و گفته بود که تا نام محمد را از بالای مأذنه‌ها پایین نیاورم و دفن نکنم از پای نمی‌نشینم: «و إنَّ أخا هاشمی صرخ به فی کلِّ یوم خمس مرّات: أشهد أنّ محمّداً رسول الله. فأیّ عملی بقی معهدا؟ لا املک! و الله إلاّ دفن ادفنا» (حسینی طهرانی، بی‌تا، ج ۸، ۲۶۴). و یزید نیز در این راستا، کمر همت بست. تکرر کفریات او در اشعارش گواه بر این مدعاست (ر.ک: البكاء للحسین، ۱۳۹۱، ۲۸۱). لکن هم باید لباس اسلام حفظ می‌شد تا قدرت ماندگار شود و هم این که همان اسلام با قرائت حسین بن علی علیه السلام مانع وصول سلطنتی‌ها به مقاصدشان بود. در چنین شرایطی تنها چاره قتل حسین علیه السلام با شمشیر اسلام بود. از این رو بود که به استناد حکم شرعی حسین بن علی علیه السلام را سر بریدند: «ان حسین بن علی بن ابیطالب لقد شق عصا المسلمین، و خالف امیر المؤمنین و خرج عن الدین ثبت و حقیق عند یقزی توحک متبدفعه و قتله حفظاً لشریعت سید المرسلین»؛ به درستی که حسین بن علی بن ابی طالب، ارکان اسلام و مسلمین را شکسته و برهم ریخته و با امیر المؤمنین مخالفت کرده و از دین خارج شده است، بر من ثابت و محقق است. قضاوت می‌کنم و حکم می‌دهم به محاربه و جنگ او و نیز بر قتلش برای حفظ شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم» (وجدانی، بی‌تا، ۱۰۰۳).

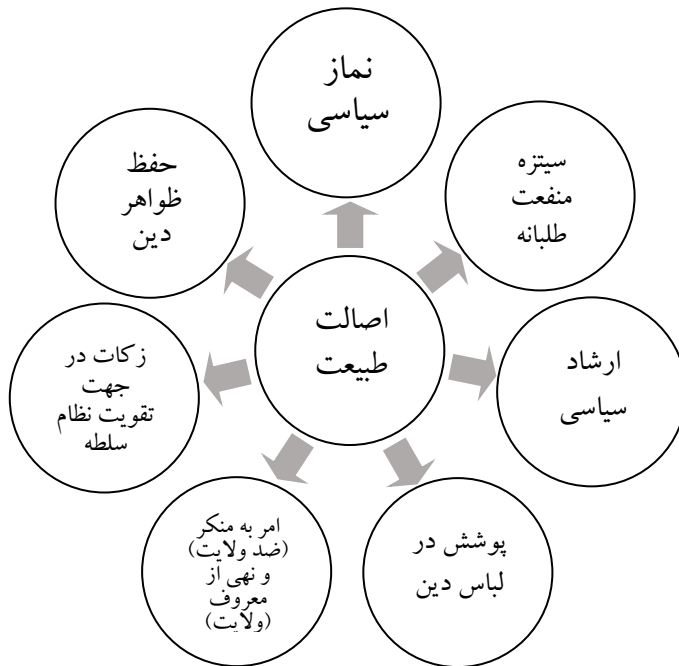
در این برهه از تاریخ بود که دو گفتمان سلطنت و ولایت تمام قد در برابر یکدیگر ایستادند، و با دو چهره گفتمان حسینی و یزیدی جلوه‌نمایی نمودند. اینجا بود که نزاع بر سر تعریف دال‌های اسلامی و نزدیک کردن آن به دال مرکزی در هر گفتمان، موضوع روز جامعه و جدال افراد قرار گرفت که تفصیل آن در ادامه می‌آید.

شکل شماره (۱): مفصل‌بندی گفتمان ولایت



شکل شماره (۲): مفصل بندی گفتمان خلافت





تعریف گفتمان ولایت از دال‌های شناور اسلام

چنان که گذشت در گفتمان‌های متخاصم با گفتمان ولایت سعی در حفظ و رعایت ظواهر اسلام می‌شد. مثلاً «نماز»ی را بدعت می‌گذارند (ر.ک: بخاری، ۱۴۱۴ق، کتاب صلاة التراويح، ج ۱، ۷۰۶، ح ۱۹۰۶). حتی در صورت دادن بدعت از واژگان دینی حرام و حلال وام گرفته می‌شد (ر.ک: حسینی طهرانی، بی تا، ۳). این در حالی بود که در گفتمان پیامبر ﷺ با حضور «ولی الله» تنها او، مرجع، مفسر و مبین تعالیم دین بود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ

إِلَيْهِمْ ﴿ (نحل/ ۴۴) و دیگران حق قانون گذاری و تشریح نداشتند. چنان که فلسفه ارسال نبی و انتصاب ولی نیز قرائت صحیح از آیات، نشانه‌ها و دال‌های هدایت، کمال و هویت‌یابی افراد است. اما در نظام‌های معنایی گفتمان خلافت و سلطنت برای حفظ ظاهر، بسیاری از ارزش‌های دینی به عنوان دال‌های شناور مصادره و مفصل‌بندی شد و مفسر و معلم آن به حاشیه رفت. از این رو لازم است دال‌هایی مانند «اقامه نماز و زکات»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «تأسیس نظام اسلامی»، «هدایت مردم»، «معاد»، «جهاد»، «ظلم‌ستیزی» و... که جزو کردارهای هر دو گفتمان به حساب می‌آمده و شناور بین هر دو بوده است، با قرائت «ولی‌الله» معنا شده و از این طریق حد تخاصم آنها با گفتمان رقیب روشن گردد. به عبارت دیگر و برای مثال، با این که «نماز» جزو کردارهای هر دو گفتمان بوده است، چه تفاوتی بین نماز گفتمان ولایت و سلطنت بوده است که امام حسین علیه السلام برای اقامه نماز قیام می‌کنند: «أَشْهَدُ أَنْكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ» (طوسی، بی تا، ج ۲، ۷۲۰)؛ شهادت می‌دهم که همانا برای اقامه نماز قیام کردی.

آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید: «ذات اقدس اله در این حدیث قدسی می‌فرماید: «... وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ۱۵۵)؛ هیچ بنده به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب‌تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام باشد، و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او شوم همان گوشی که با آن می‌شنود و چشم او گردم همان چشمی که با آن بیند، و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن گوید، و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد. برتر از قرب نوافل، قرب فرایض است که مفاد برخی از احادیث و از جمله خطبه «البیان» امیرمؤمنان، علی علیه السلام است: «أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ وَ أَنَا الْبَاطِنُ

وَ أَنَا الظَّاهِرُ وَ أَنَا بَکُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ وَ أَنَا عَیْنُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنبُ اللَّهِ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ۳۸۵) و در کتاب شریف توحید از علی علیه السلام چنین نقل شده است: «أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَیْنُ اللَّهِ» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ۱۶۴)؛ منم علم خدا و منم قلب واعی خدا، یعنی دل خدا که حافظ و نگاهدارنده است و زبان گویای خدا و چشم خداوند. اگر در قرب نوافل، عبد کلام صحیح را با زبان خدا بیان می کند و دیدنی ها را با دیده الهی می بیند، در قرب فرایض عبد عین الله، یدالله و قدرة الله می شود... روایات بیان گر قرب فرایض نشان می دهند که... خداوند در مقام فعل - نه در مقام ذات - هر گونه کاری را با مجاری علمی و عملی انسان کامل انجام می دهد... به زبان او سخن می گوید و به چشم او می بیند...» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۳، ۴۰۸-۴۰۲).

عملی که بنده را به خدا نزدیک می کند «قربان» یعنی نزدیک کننده او نامیده می شود؛ مانند نماز که درباره آن آمده است: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ کُلُّ تَقَى» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ۲۶۵)؛ نماز بهترین راه تقرب هر متقی به خدا است. با توجه به آنچه که گفته شد، اگر کسی در قرب نوافل، می خواهد که «صلاة» وی «قربان» الی الله باشد، می بایست صدای خویش را از مجاری ادراکی و تحریکی «أُذُنُهُ السَّمِيعَةُ» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۸۶۰ و صدوق، ۱۳۹۸ق، ۱۶۷)؛ گوش شنوای خداوند. یعنی انسان کامل یا همان «ولی خدا» به گوش حق برساند. روشن است که در این نوع نگاه نه تنها نماز گفتمان های «غیر» گفتمان ولایت قُربی نخواهد داشت، بلکه ویل الهی بر آنهاست: ﴿... فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ (ماعون/ ۴ و ۵). از اینجا کشف می شود که مراد از اقامه نماز در گفتمان حسینی علیه السلام، شکل صوری آن نبوده است؛ چرا که مخالفان امام حسین علیه السلام رعایت حفظ صورت می کردند. بلکه مراد اقامه نمازی بوده است که ولی الله در اخذ و وصول آن به مقصد و عروج مصلی به معراج، نقش کانونی

دارد. به عبارت دیگر صلاة که از ریشه «صل و» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ۱۵۳) و مشعر به وصل است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، چ ۵، ج ۵، ۱۱۵)، محقق نمی‌شود مگر به وساطت ولی. در حقیقت واصل حقیقی مصلی به مصلی، ولایت ولی الله است. از این رو در برخی روایات مستقیماً از وی و ولایت او تعبیر به صلاة شده است: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ» (ابن شاذان، ۱۳۶۳، ۸۴)، «فَمَنْ أَقَامَ وَلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، ۲)؛ هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد نماز را به پای داشته است. پس حد تخاصم دال شناور «صلاة»، در «صلاة حسینی» با «صلاة یزیدی»، در «پذیرش و باور، فهم و اقرار» به وصول صدا و کردار مصلی - از طهارت و مقدمات نماز او گرفته تا سلام و تعقیبات وی - از طریق مجاری ادراکی و تحریکی ولی الله است. به عبارت شفاف تر «ولی الله» مجرای ادراک و تحریک حق تعالی در استماع نوای همه مصلین عالم است و اگر مصلی نداند که باید از چه کانالی خداوند را صدا بزند، قطعاً نوای وی واصل نشده و راهی بی‌راهه خواهد شد. همچنان که وقتی أبو ثمامة الصیداوی از یاران حضرت امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا خطاب به ولی خدا، که در مقام استماع صدای مصلین و کانال وصول نماز آنها به الله است و قطعاً چنین کسی در وقت نماز دچار نسیان نخواهد شد، متذکر وقت نماز می‌شود، امام علیه السلام در پاسخی کنایی برای وی دعا می‌کند که: «ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین» (اخطب خوارزم، بی تا، ج ۲، ۲۰)؛ نماز را یادآوری کردی، خدا تو را از نماز گذاران محسوب نماید. در حالی که او علی الظاهر در دایره مصلین بود! از اینجا روشن می‌شود که قرائت امام حسین علیه السلام از نماز، محصور در شکل صوری آن نبوده، بلکه کسی را مصلی حقیقی می‌دانسته که باور به وساطت ولی الله در سمع و نظر و وصول عبادت عابد به معبود داشته باشد «الصلاة بالحقیقة حب علی، إن الصلاة هی الصلة بالله، و لا صلة للعبد بعفو الرب و رحمته و جواره إلا بحب علی، فمن أقام حب علی فقد

اقام الصلاة، و كل صلاة غيرها من المكتوبة المشروعة إذا لم يكن معها الولاية فهي مجاز، لا بل ضلال و وبال، لأنه قد عبد الله بغير ما أمر، فهو ضال في سلوكه، عاص في طاعته، معاقب في عبادته» (حافظ برسی، ۱۴۲۲ق، ۲۵۴). از این رو امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَعَرَّفْ وَ لا يَكُنْ فِي وَلايَةِ وَلى اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لا كَانَ مِنَ أَهْلِ الإِيْمَانِ» (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۸)؛ همانا اگر مردی شبها را به عبادت بپا خیزد و روزها را روزه دارد و تمام اموالش را صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، و امر ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای جل و عز حقی نیست و او از اهل ایمان نباشد؛ چرا که حبل اتصال به درستی انتخاب نشده است. بنابراین نماز یا همان واصل لقاء الله که امام حسین علیه السلام قصد اقامه آن را داشت اقامه باور به واسطه گری ولی در رساندن نماز خلق به خالق بوده است. همچنان که فضای گفتمانی قیام نیز ظهور تخاصم مستقیم حکومت با این واسطه بوده است: «قال) أَباعبدالله الحسين علیه السلام: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟ أَجَابُوهُ بِقَوْلِهِمْ: بِغَضٍّ لِأَبِيكَ» (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۸، ۱۸۵)؛ چرا ریختن خون مرا مباح می دانید؟ پاسخ دادند: به دلیل بغض پدرت علی علیه السلام مؤید این معنا از اقامه صلاة است.

با توجه به قرائت گفتمان ولایت، دال «زکات» هم که: «إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الإِسْلَامِ» (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ۳۷)؛ زکات را نیز مانند نماز و وسیله تقرب مسلمانان به خداوند قرار داده اند. منجر به پاکی مال و جان نمی شود، مگر از مجاری ادراکی و تحریکی ولی الله: «نَحْنُ الزَّكَاةُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۴، ۳۰۳ و استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ۲۱). از این روی در زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده است که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ»

(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ۵۷۴)؛ شهادت می‌دهم که همانا برای اقامه نماز و زکات قیام کردی. با این که در جامعه آن روز زکات پرداخت می‌شده است، پس روشن می‌گردد که تعریف گفتمان حسینی علیه السلام از «زکات» که قصد اقامه آن را داشته، آن زکاتی بوده است که در سایه‌سار نظام ولایت و با اعتقاد به آن و برای فرّ دولت ولی‌الله پرداخت شود نه نظام سلطنت که در این صورت نمی‌توان بر این واریز پول عنوان زکات را اطلاق نمود.

همچنین معنای دال شناور «معروف» در دو گفتمان مذکور، مخصوصاً در فضای تخصم گفتمانی محدودۀ قیام عاشورا، «تأیید و تبلیغ» ولی‌الله در قرائت گفتمان ولایت، و در مقابل «تخریب» ولی‌الله و ولایت او در قرائت گفتمان سلطنت است؛ به عنوان نمونه از سیاست‌های کلی و بنیادی و از مصادیق اعظم امر به معروف در گفتمان سلطنت، امر به «سبّ ولی‌الله»: «امر معاویة بن اُبی سفیان سعداً فقال ما منعک أن تسبّ أبا التراب» (مسلم نیشابوری، بی‌تا، کتاب فضایل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام، ح ۲۴۰۴) و «ارتداد ولی‌الله از دین»: «ان حسین بن علی بن ابی طالب لقد شق عصا المسلمین، و خالف امیر المؤمنین و خرج عن الدین» (وجدانی، بی‌تا، ۱۰۰۳)؛ به درستی که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ارکان اسلام و مسلمین را شق و شکسته و برهم ریخته و با امیر المؤمنین (یزید) مخالفت کرده و از دین خارج شده است و تغییر ذهنیت اجتماع به ضد ولی‌الله است: «مسلم جصاص می‌گوید: عبیدالله بن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره نزد خود خواند، و من سرگرم سفیدکاری بودم که ناگهان فریادهایی را از دور شنیدم، از خدمتکاری که نزد ما بود پرسیدم: مگر چه شده است که کوفه را پر از فریاد می‌بینم؟ گفت: هم اکنون سر یک خارجی را که بر یزید شوریده است، می‌آورند» (نظری منفرد، ۱۳۸۵، ۴۰۸).

این در حالی است که از «معروف» در گفتمان ولایت، که امام حسین علیه السلام برای امر به آن قیام کردند: «أشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ ... أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق،

ج ۴، ۵۷۴)، تعبیر به ولایت شده است: «امام باقر علیه السلام ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فرموده اند: «منکر» کسی است که انکار فضل امام نموده و قائل به امامت نباشد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ۴۷۸). به همین قرینه «معروف» کسی است که اقرار به فضل امام نموده و قائل به امامت باشد. در همین راستا در تفسیر البرهان نیز ذیل این آیه از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵، ۱۷۵ و بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ۵۹۳)؛ یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله امت خود را به تصدیق حضرت علی علیه السلام، که عالم به جمیع احکام است، سفارش می کند و مردم را از انکار فضل و برتری او بر دیگران نهی می نماید. از همین رو است که قرآن در مورد افرادی که قصد قتل ولی الله را داشتند آورده است که: ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾ (توبه/۶۷) (ساکي، ۱۳۹۲، ج ۲، ۱۰۷۲)؛ یعنی معروف و منکر در آموزه های اسلامی، در دیدگاه آنان جابه جا بود و لذا امر و نهی خلاف داشتند و امر به مخالفت با ولی الله نموده و نقشه قتل وی را برای خود «معروف» پنداشته و معیت با ولی الله را «منکر» می خواندند.

البته در گفتمان ولایت، تعبیر کردن ولایت به «معروف» نه از سنخ تعبیر اخلاق نیکو و صداقت و انفاق و... به «معروف» است. یعنی این طور نیست که ولایت، بیان یکی از مصادیق «معروف» در کنار دیگر مصادیق باشد، بلکه تعبیر ولایت به معروف علاوه بر این که از باب نزدیک کردن انسان به ولی الله می باشد، بن مایه و ریشه تمامی نیکی های عالم را نیز به برکت ولایت دانسته است، که اگر در آن نیکی ها خلأ ولایت باشد، نمی توان به آنها عنوان معروف داد. عدم پذیرش اعمال به ظاهر معروف توسط خداوند، گواه بر این مدعاست: «عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: يا علي... يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ مُجِبُو عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ - فَيَقُومُ قَوْمٌ مِنَ الصَّالِحِينَ... فَيَقُومُونَ مُقْتَصِدُونَ... فَيَقُومُ قَوْمٌ ظَالِمُونَ

لَأَنْفُسِهِمْ مُعْتَدُونَ عَلَيْهَا فَيُقَالُ أَيْنَ الْمُبْعُضُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - فَيُوتَى بِهِمْ جَمٌّ غَفِيرٌ وَ عَدَدٌ عَظِيمٌ كَثِيرٌ فَيُقَالُ أَلَا نَجْعَلُ كُلَّ أَلْفٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فِدَاءً لِرَاحِلٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيُنَجِّي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحِبِّيكَ وَ يَجْعَلُ أَعْدَاءَهُمْ فِدَاءَهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۲، ۲۸)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی... هنگامی که قیامت فرا رسد ندا کننده‌ای فریاد برآورد: دوستان علی عليه السلام کجا هستند؟ گروهی از صالحین پاخیزند... گروهی که متوسطنند (حسنات و سیئات آنها مساوی است) برخیزند... گروهی که با ارتکاب معاصی و گناه به خود ظلم کرده‌اند برمی‌خیزند، سپس گفته می‌شود: دشمنان علی عليه السلام کجا هستند؟ جمعیت بسیاری برخیزند، ندا رسد هر هزار نفر از این‌ها را در مقابل یکی از دوستان علی عليه السلام قرار دهید و اعمال خوب آنها را به اعمال دوستان علی عليه السلام اضافه کنید، و وقتی که چنین کنند آنها از آتش نجات پیدا می‌کنند. در روایت دیگری از امام باقر عليه السلام آمده است: «أَبْغَضُ بَعْضِ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا» (طبری آملی، ۱۳۸۳ق، ۳۸ و مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ۱۲۶)؛ با دشمنان آنها دشمنی کن اگر چه روزه دار و نماز گزار باشد. همچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «بُغِضَ عَلِيُّ سَيِّئَةً لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ۱۰۵). باز رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا سَبْعِينَ نَبِيًّا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَتَّى يُحِبَّ هَذَا أَخِي عَلِيًّا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۷، ۱۹۶)؛ قسم به کسی که جانم در دست او است، اگر یکی از شما عمل هفتاد پیامبر را انجام دهد داخل بهشت نمی‌شود، مگر این که دوست داشته باشد این برادرم علی را.

به همین قرینه دال «منکر» نیز در گفت‌وگوهای حسینی عليه السلام، که از آن نهی شده است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ ... نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ۵۷۴)، گفت‌وگوهای متخاصم با گفت‌وگوهای ولایت است. همچنان که امام صادق عليه السلام فرموده

است: «وَعَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَصْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُّ وَ لَحْمُ الْخَنْزِيرِ» (استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ۲۲)؛ و دشمن ما در قرآن فحشا و منکر یعنی خمر، میسر، انصاب، ازلام، اصنام، اوثنان، جبت، طاغوت، مردار، خون و لحم خنزیرند، که همه از منکراتند. براساس این قرائت، اصل منکر تخصص و دوری از ولایت است. یعنی علاوه بر این که وصف گناهان به منکر از باب دور کردن انسان از ولی الله می باشد، ریشه تمامی منکرات نیز خلأ ولایت معرفی شده است. شاهد بر این ادعا روایتی است از امام علی علیه السلام که فرموده اند: «لولا أن عمر نهی عن المتعة ما زنی إلا شقی» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ۱۰)؛ اگر خلیفه دوم از متعه نهی نکرده بود هیچ زن و مردی زنا نمی کرد مگر شقی. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلتشان فرموده بودند: «لامتی اثنا عشر إمام ضلالة کلهم ضال مزلّ، عشرة من بنی أمیة و رجالان من قریش. و زر جمیع الاثنی عشر و ما أضلّوا فی أعناقهما ... قال: فسمّهم لنا. قال: فلان و فلان...» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ۸۳۶ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ۲۸۵)؛ امت من دوازده خلیفه و حاکم خواهند داشت که جملگی گمراه و گمراه کننده اند، ده نفر ایشان از بنی امیه و دو نفرشان از قریش است، و بار گناه تمامی این ده نفر بر دوش همان دو نفر است... معاویه گفت: نامشان را بگو، گفت: فلانی و فلانی....

از این روی است که امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام متوجه نیکوکاران جامعه مانند «عبدالله بن عمر» (نظری منفرد، ۱۳۸۵، ۱۴۵) نیز بوده است، در حالی که آنها انسان های عابد و زاهد و نیکوکاری بودند. زیرا مراد امام علیه السلام از این امر و نهی، نه شکل صوری معروف و منکر، بلکه ستون تحقق ساختمان آن، یعنی ولایت بوده است: «لِکُلِّ شَیْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ۱۵۰ و کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۴۶)؛ هر چیزی

اساسی دارد و اساس اسلام دوستی ما خانواده است. «بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ۶۱۶)؛ با دوستی و ولایت شما، عبادت واجب در نزد خداوند پذیرفته می‌شود. از این رو خیلی از عابدان و زاهدان و نیکوکاران عصر قیام به دلیل عدم همراهی با ولی الله مرتکب منکر بودند و برخی از یاران امام حسین علیه السلام که سبقه گناهان کبیره داشتند به دلیل توبه و همراهی با امام علیه السلام، عامل به معروف شدند.

دیگر دال‌های شناور اسلام از قبیل «تأسیس نظام اسلامی»، «هدایت مردم»، «معاد»، «جهاد»، «ظلم‌ستیزی» و... نیز در گفتمان حسینی علیه السلام با قرائت «ولی» و مرتبط با ولایت مفصل‌بندی شده‌اند: سید شرف‌الدین در کتاب تأویل الآیات از داود بن کثیر، برادر رضایی امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که: «أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَأَنْتُمْ الْحَجُّ؟»؛ شما در قرآن نماز هستید و شما زکات و حج هستید؟ و ایشان در پاسخ ضمن تأیید این مطلب که: «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجُّ»؛ ما در قرآن نماز و زکات، روزه، حج هستیم، تکمیل فرمودند که «وَنَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ»؛ و ما ماه حرام و شهر حرام و کعبه و قبله و وجه الله هستیم. خداوند فرموده: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ (بقره/۱۱۵)؛ ما آیات و بینات هستیم. تا آنجا که فرمودند: «وَكُنِّي عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَأَحَبِّهَا إِلَيْهِ وَسَمِّي أَسْدَادَنَا وَ أَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكُنِّي عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَضَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَ إِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۴، ۳۰۳ و استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ۲۱)؛ ما را در کتاب خود نام برد و از نام‌های ما به بهترین چیزها که دوست داشت کنایه آورد و دشمنان و مخالفین ما را نیز در کتاب خود به کنایه

نام برد به نام‌های بدترین چیزها در نزد خودش و نزد بندگان پرهیزگارش.

نتیجه‌گیری

در گفتمان ولایت، شخصیت انسان کامل (نبی یا وصی) نقش دال ارشد را دارد؛ زیرا دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم/ ۸ و ۹)، به مقام قرب نهایی بار یافته (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ۲۵) و از این رو چهره باطنی انسان کامل همان مظهر کلی است که وجوب بحت یا امکان صیرف نبوده، بلکه برزخ جامع وجوب و امکان است؛ یعنی تمام تعینات و حقایق وجوبی و امکانی را واجد است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ۴۶). بنابراین عهده‌دار پیوند و اتصال این دو قوس گشته است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ۵۰).

به عبارت دیگر کسی که به این مقام رسید همه فیض‌ها و نعمت‌ها به مظهریت او نشأت می‌گیرند و او همان «ولی نعمت» است که به یمن او به ماسوا رزق داده می‌شود و به وجود او آسمان و زمین ثبات می‌یابند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ۵۰): «بِيَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بَوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴، ۲۳)؛ یعنی او صراط و حلقه اتصال حقایق کونی به عالم الوهی است و همان صراط مستقیمی است که ملاقات با رب تنها از طریق او حاصل می‌شود و مانند خط فاصلی است که ربط شمس را با ظل آن، حفظ می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ۲۷). یعنی حتی وصول به توحید محقق نمی‌شود، مگر با تمسک و اقرار به ولایت ولی الله و اطاعت از وی: «... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ، نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» (صدوق، ۱۳۹۸، ۲۵).

از آنجا که تمام اعمال و اخلاق و ارزشمندی افکار بدون وصول عامل و متخلق و متفکر به توحید هالک است: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴿۸۸﴾ (قصص/۸۸)؛ معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات او فانی می‌شود. و نیز از آنجا که وصول به توحید مشروط به پذیرش ولایت ولی‌الله است، در تعریفی که گفتمان ولایت از دال‌های شناور اسلام مانند نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و ظلم ستیزی و... ارائه داده است، علاوه بر این که ولایت را کانال صعود این دال‌ها دانسته - که اگر نباشد، هیچ کدام از اعمال صالح مسلمان، صاعد نخواهد شد - روح کلی حاکم بر این دال‌های شناور را نیز که بدان‌ها جان بخشیده، ولایت معرفی کرده است که اگر نباشد دال‌های شناور همچون جسم بی‌جانی خواهند بود که دیگر نمی‌توان بر آنها عنوان دالّ اسلامی اطلاق کرد. یعنی دیگر نمی‌توان آنها را نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و... نامید؛ چنان که امام علی (علیه السلام) نیز نماز بدون معرفت را نماز ننامیده و تعبیر به «حرکت اعضاء» کرده است: «سَكُنْ وَافِيْ اَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُوْنَ حَتَّى يَنْفَعَكُمُ مَا تُحَرِّكُوْنَ مِنَ الْجَوَارِحِ عِبَادَةَ مَنْ تَعْرِفُوْنَ» (ابن شعبه، ۱۴۰۴ق، ۲۲۳)؛ شناخت معبود را در جان خود ثابت دارید تا حرکت اعضاء در عبادت خدا سود تا نبخشد. شناخت معبود هم حاصل نمی‌شود مگر با شناخت ولی‌الله: «مَعْرِفَتِيْ بِالنُّوْرِ رَأِيَّتِيْ مَعْرِفَةَ اللهِ» (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ۱). همچنین در مورد دال جهاد در متن زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده است: «أَنَّ الْجِهَادَ مَعَكَ جِهَادٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، بَابُ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام)، ۵۷۴)؛ جهاد در معیت تو جهاد است. نه در معیت غیر تو، که در این صورت، به عکس، افعالی هستند ضد دین؛ چنان که در قرآن ساخت مسجد را که امری دینی است، در آن مورد که در مقابل ولی‌الله عَلم شود، امری غیر دینی خوانده است: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا... فَاَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ (توبه/۱۰۷-۱۰۹)؛

کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود... هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست... که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد.

پی‌نوشت

۱. در روایتی از حضرت رضا علیه السلام از پدران نشان ذیل آیه اول این سوره مبارکه (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ) آمده است که مراد از دین در این آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است: «فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ قَالَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ علیه السلام» (استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ۸۲۰). به همین قرینه روشن می‌شود که ویل الهی به مصلینی است که تکذیب‌کننده ولایت ولی الله هستند.

منابع و مأخذ

۱. ابن العربی، محمد (۱۴۰۷ق)، *العواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی صلی الله علیه و آله*، بیروت، دار العجیل.
۲. ابن شاذان، ابوالفضل (۱۳۶۳)، *الفضائل*، قم، رضی، چاپ دوم.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام*، ۴ جلد، چاپ اول، قم، علامه.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸)، *اللهورف علی قتلی الطفسوف*، چاپ اول، تهران، جهان.
۶. اخطب خوارزم، موفق بن احمد (بی تا)، *المناقب (الخوارزم)*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
۷. ----- (بی تا)، *مقتل الحسین*، ۲ جلد، قم، انوار الهدی.
۸. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ق)، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تبریز، بنی هاشمی.
۹. استرآبادی، علی (۱۴۰۹ق)، *تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴ق)، *صحیح بخاری*، بیروت، دار ابن کثیر.
۱۲. برقی، احمد (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، قم، دار الکتب الاسلامیه.
۱۳. بیهقی، احمد بن حسین (۱۳۶۱)، *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة*، ۲ جلد،

- تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *سرچشمه اندیشه*، جلد پنجم، چاپ پنجم، قم، اسراء.
۱۵. ----- (۱۳۸۷)، *عین نضاح*، جلد سوم، چاپ اول، قم، اسراء.
۱۶. حافظ برسی، رجب (۱۴۲۲ق)، *مشارق أنوار الیقین فی أسرار أميرالمؤمنین (علیه السلام)*، بیروت، اعلمی.
۱۷. حجازی، سید مهدی (۱۴۱۹ق)، *درر الأخبار با ترجمه*، چاپ اول، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۱۸. حسینی طهرانی، محمد حسین (بی تا)، *امام شناسی*، ۱۸ جلد، مشهد مقدس، علامه طباطبائی.
۱۹. خامنه‌ای، علی (۱۳۹۳) <http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=26675>
۲۰. دیلمی، حسن (۱۴۱۲ق)، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، ۲ جلد، قم، شریف رضی.
۲۱. راسم نفیس، احمد (۱۳۸۳)، *علی خطی الحسین (علیه السلام)*، چاپ دوم، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۲۲. رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، چاپ اول، قم، هجرت.
۲۳. زورق، محمد حسن (۱۳۹۰)، *دو حرکت در تاریخ*، چاپ اول، ۳ جلد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۴. ----- (۱۳۹۰)، *شهر گمشده*، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۵. ساکی، عبدالصمد (۱۳۹۲)، *تفسیر ولایی قرآن کریم*، ۴ جلد، قم، طوبای محبت.
۲۶. سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، نشریه علوم سیاسی، دانشگاه باقر العلوم (علیه السلام)، ش ۲۸.
۲۷. شهیدی، جعفر (۱۳۸۵)، *تاریخ تحلیلی اسلام*، چاپ سی و هشتم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲۸. صدوق، شیخ محمد (۱۳۹۸ق)، *التوحید*، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین.
۲۹. ----- (۱۴۰۰ق)، *أمالی الصدوق*، بیروت، اعلمی.
۳۰. ----- (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، ۱۰ جلد، چاپ سوم، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۳۲. طبری، محمد (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الطبری*، بیروت، دار التراث.
۳۳. ----- (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
۳۴. طبری آملی، عماد الدین (۱۳۸۳ق)، *شارة المصطفی لشبیعة المرتضی*، نجف، المكتبة الحیدریة.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *مصباح المتعجد*، ۲ جلد، تهران، المكتبة الاسلامیه.

۳۶. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، *العین*، ۹ جلد، چاپ دوم، قم، نشر هجرت.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، ۸ جلد، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب
الإسلامیه.
۳۸. ----- (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، ۱۵ جلد، چاپ چهارم، قم، دارالحدیث.
۳۹. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، چاپ
دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۴۰. محدثی، جواد (۱۳۷۶)، *فرهنگ عاشورا*، قم، نشر معروف.
۴۱. مفید، محمد (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ۲ جلد، چاپ اول، قم،
کنگره شیخ مفید.
۴۲. نظری منفرد، علی (۱۳۸۵)، *تاریخ اسلام (واقعه کربلا)*، چاپ اول، تهران، انتشارات جلوه
کمال.
۴۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة للنعمانی*، چاپ اول، تهران، نشر صدوق.
۴۴. نیشابوری، مسلم (بی تا)، *صحیح مسلم*، دمشق، دار إحياء الكتب العربیه.
۴۵. واقدی، محمد (۱۴۰۹ق)، *المغازی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۴۶. وجدانی، جعفر (بی تا)، *ترجمة الفین*، چاپ اول، تهران، سعدی و محمودی.
۴۷. هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق)، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*، ۲۱ جلد،
چاپ چهارم، تهران، مکتبه الإسلامیه.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ق)، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، ۲ جلد، چاپ اول، قم،
الهادی.